

# مردی برای تمام فصول (جستارگشایی)



## مردی برای تمام فصول

### جستارگشایی

سخن گفتن درباره محمدعلی فروغی و داوری درباره کارنامه او همانقدر دشوار و پیچیده است که توضیح نظریه کوانتوم. به قول یک فیزیکدان شهیر، هرکه ادعا کند که فیزیک کوانتوم را دریافته است، نشانه آن است که آن را نفهمیده است! در باب ذکاءالملک دوم نیز قضیه کما بیش از همین قرار است. این دشورای و پیچیدگی البته معلول علل عدیده‌ای است؛ صرفاً نگاهی به کارنامه سیاسی- مدیریتی او، بخشی از این صعوبت را توجیه میکند. دفعات حضور فروغی فقط در جایگاه وزارت، چنین پرشمار است: پنجبار وزیر خارجه، چهاربار وزیردارایی، سه بار وزیر دادگستری، چهاربار وزیر جنگ، یک بار وزیر اقتصاد ملی و سرانجام یک بار وزیر دربار. فروغی همچنین در سه برهه حساس تاریخی به نخست وزیری رسید. بار اول به سال ۱۳۰۴ هنگام انتقال قدرت از سلسله قاجار به پهلوی بود که نقشی پررنگ در تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر سلطنت داشت. این دوره صدارت او بیش از ششماه به درازا نیانجامید. فروغی در کابینه میرزا حسن مستوفی، جانشین خود، وزارت جنگ را بر عهده گرفت؛ هرچند عملاً رضاشاه وزیر جنگ بود و نقش تعیین کننده را از آن خود کرده بود. فروغی در سال ۱۳۰۹ نخستین وزیر اقتصاد ملی شد و با حضوری فعال و تأثیرگذار در کابینه حاج مخبرالسلطنه هدایت با برکناری وی جانشین او گردید. دومین نخستوزیری او هم حکایت غریبی دارد که به تفصیل درباره‌اش سخن خواهیم گفت. او در دوره حضور قوای متفقین در ایران، نقش سیاسی - تاریخی برجسته‌ای ایفا نمود که عبارت بود از نجات نسبی کشور از نایره جنگ، برکناری رضاشاه و تثبیت موقعیت ولیعهد جوانش و استمرار سلسله پهلوی.

همچنانکه گفتیم، تأمل درباره فروغی و اندیشه‌ها و اعمالش از دشواریهای بزرگتر و عمیقتر رنج میبرد که ریشه در مسائلی چند دارد. عدم شناخت آن مسائل باعث بروز قضاوت‌های چندگانه درباره او میشود. در مجموع اگر خواهیم آن داوریه‌ها را دستهبندی کنیم، به رویکردی دوگانه میرسیم؛ برخی وی را شخصیتی ضعیف و وابسته و نیز از بنیان گذاران حکومت دیکتاتوری پهلوی میدانند که در این میان فعالیت وی در لُز بیداری ایرانیان و ارتباطات وی

با انگلیسیها بیشترین توجه و متعاقب آن سوءظن را به خود جلب کرده‌است و رویکرد دوم، که بیشتر در میان رجال سیاسی - فرهنگی به چشم می‌خورد، متوجه تعلقات فرهنگی - علمی فروغی و تعادل‌پندار، گفتار و رفتار وی است.

معضل روششناختی دیگری که در تحلیل نهایی کارنامه فروغی وجود دارد، خلط بین انگیزه و انگیزه است که مغالطهای شایع در میان فرایند اندیشه‌نگاری است؛ به این معنا که ممکن است در یک عمل سیاسی-اجتماعی، بین نیات فرد و نتایج و پیامدهای آن، شکافی گاه پرناسدنی باشد که لزوماً نتوان به قصور یا تقصیری اخلاقی احاله کرد. به هر روی، پیامدهای ناخواسته کنشهای افراد، همواره ممکن است در داوری فرجامین مؤثر باشد و کمتر تحلیلگری است که بتواند از این مخمصه روششناختی‌رهای یابد. درباره فروغی نیز چنین است؛ به‌علاوه این که غالب محققانی که از منظر ایدئولوژیک به مسأله «فروغی» تقرب جست‌هایند به مغلطه «زمان‌پریشی» نیز دچار گشته و با موازین امروزی به قضاوت درباره کنشگریهای یک‌صدسال پیش پرداخته‌اند؛ معماً چو حل گشت، آسان شود. وقتی با رویکرد پسینی- تجربی به کارنامه فروغی می‌پردازیم، طبعاً باید انصاف علمی و اخلاقی را رعایت کرده، نگاه توطئه‌اندیشانه را تا زمانیکه مستندات متقن برای تقویت آن به دست نیآورده‌ایم، از ذهن و ضمیر خود دور نماییم و گرنه ثمره کارمان لجنمال کردن ذخایر فرهنگی، علمی و انسانی کشور خواهد بود؛ همان سیئه عظمایی که سازندگان برنامه «هویت» در دهه هفتاد مرتکب شده، از رسانهای که متعلق به آحاد ملت ایران می‌باشد، تقریباً تمامی فرهیختگان و نخبگان قرن اخیر ایران را ملوک و ملوث ساختند.

یکی از راههای اجتناب از این ورطه‌های اندیشه‌سوز، تعمق روشمند در بنیانهای نظری اعمال و رفتار شخصیت‌های برجسته تاریخی می‌باشد. اگر یک پژوهشگر که صادقانه به دنبال تحرّی حقیقت است، بتواند به ژرفای اندیشه‌های بزرگان مورد مطالعه‌اش راه یابد، نیمی از راه داوری منصفانه را پیموده‌است؛ چراکه «عند العلم بالاسباب، ترفّاعُ الاعجاب». اگر مبانی اندیشه و عمل یک شخصیت تاریخی به درستی کاویده و با او به لحاظ نظری همزادپنداری گردد، بسیاری از سوء تفاهمها حل و رفع می‌گردد. از این روست که در این جستار میکوشیم به ذهنیت ذکاءالملک فروغی نقبی زده، فعل و عمل او را به جهان بینی و هستی‌شناسی او ارجاع بدهیم.

پرواضح است که محمدعلی فروغی تحت تأثیر اندیشه‌های فرهنگی و سیاسی تمدن غرب میکوشید در مقام یک سیاستورز و تکنوکرات، بین حق حیات بشر و حق حیات ملتها توازن برقرار کند. مباحثی چون حقوق بشر، حقوق طبیعی و ارتباط میان حقوق بشر و حق حیات ملتها از مبانی حقوق طبیعی غرب نشأت گرفته‌است. خود فروغی نیز بر نوپدید بودن این مفاهیم اذعان دارد. باید پذیرفت که نه تنها

فروغی که بسیاری از افراد و جناح‌های درگیر در انقلاب مشروطه و تحولات سیاسی - اجتماعی زمانه با این افکار و آرمان‌های مدرن غربی آشنا و ایسا همدل بودند. شکی نیست که فروغی قرائتی محدود و مضیق از حقوق را در نظر داشت که دور از انتظار نیز نیست. ریش‌های این محدودیت برداشت را، چه خودآگاه بینداریم و چه ناخودآگاه، در خلیقات فردی فروغی از یکسو و شرایط سیاسی - اجتماعی ایران از دیگر سو باید جستجو کنیم. فروغی خود میگوید:

«یک مدت دلیلی که پیش خود می‌آوردم فقط عاطفه بود؛ یعنی می‌گفتم چون همه اقوام و ملل به استقلال و آزادی، علاقه و عشق دارند، سلب آزادی از آنها ظلم خواهد بود و ظلم اساساً بد است و نباید مرتکب شد. بعدها به نکته‌های برخوردارم که گمان می‌کنم اصل رعایت استقلال ملل را گذشته از امر عاطفه، استدلالی هم میکند و آن این است که استقلال اقوام و ملل برای ترقی نوع بشر لازم است» .

از سوی دیگر، فروغی تعلق فکری خود به «اندیشه ترقی» و نیز «تکامل» را در رساله «اندیشه دور و دراز» که در سال ۱۳۰۶ قمری نگاشته‌است، بر آفتاب می‌افکند. این رساله که در فضایی تخیلی و پرسش و پاسخ گروهی فرضی با فروغی طراحی شده است، زیرساخت‌های فکری فروغی در مورد اصل پیشرفت و فرگشت را در بردارد. وی با معادل قرار دادن کلماتی چون: تکامل، نشو و ارتقاء در برابر واژه (Evolution) پذیرش نظریه فرگشت داروینی را اعلام میکند: «من به فلسفه تکامل یا نشو و ارتقا (Evolution) یا رأی تحول انواع موجودات معتقدم» .

بر اهل اصطلاح و ارباب نظر پوشیده نیست که این تئوری، صرفاً یک نظریه زیست‌شناختی محض نبوده و با ورود خود به ذهن و زبان هر انسان هوشمندی، تمامی ارکان اندیشه او را متحول خواهد ساخت؛ هرچند باید اذعان داشت که فروغی تکامل و فرگشت را با قرائت مارکسیستی و ماتریالیستی آن درک نکرده و باور نداشت. وی در کتاب سیر حکمت در اروپا هیچ فصل یا بخشی را به مارکس اختصاص نداده و داروین را اگرچه فیلسوف نبوده با این نگاه که اندیشه‌اش در مبانی فلسفه مؤثر بوده در این کتاب یاد میکند. البته در اتخاذ این موضع از سوی فروغی، حساسیتهای منفی رژیم رضاشاه و اعمال قانون ضد کمونیستی در زمان نگارش کتاب مزبور را نباید از نظر دور داشت.

از فروغی رساله دیگری نیز با نام «مردم شناسی چیست؟» برجای مانده‌است که نشان از نبوغ ذاتی و ژرفاندیشی اکتسابی او دارد. او در این مقاله، بار دیگر به بحث تکامل می‌پردازد و مینویسد: «مردم شناسی به طور اخص بیشتر به تحول و تکامل انسان توجه دارد». وی به شاهنامه به عنوان تنها کتاب از تاریخ پیشینیان، چه در اروپا و چه در آسیا اشاره دارد که در آن به نوعی به تکامل توجه شده‌است. در واقع فروغی نشان شاهنامه از سیر تحول انسان از

توحش به تمدن را ذیل بحث فرگشت درک میکنند. وی در این رساله بار دیگر به بحث تکامل داروین باز میگردد و یافته‌های دانشمندان قرن نوزده را بر این میدانند که «امروز مسلم شده‌است که همه موجودات مخصوصاً انسان در حال تحول و تکاملند و رأی داروین... جز این نیست» .

کوتاه سخن اینکه، رهیافت فروغی درباره ملیت، افکار عمومی و حکمت تنوع ملتها و... را میتوان برگرفته از اندیشه‌های متعلق به حقوق طبیعی و حقوق بشر و الزامات بعدی آن و نیز تأثیرپذیری فروغی از بحثهای ترقی و تکامل و تفسیرهای حول این نظریه دانست. ایده‌های ترقی و تکامل را که در توجه فروغی به مسأله ملت خود را بروز میدهند، میتوان مهمترین مواردی دانست که فروغی از تمدن غرب پذیرفته است. این نکته از آن رو حائز اهمیت است که فروغی در پذیرش و تأثیرپذیری از حقوق و اندیشه پیشرفت در میان روشنفکران ایرانی در اقلیت قرار گرفت. این در حالی است که حقوق طبیعی و نیز حقوق عمومی با حضوری گسترده در فضای فکری ایران، اثرات انکارناپذیر و دیرینهای در اندیشه و رفتار ایرانیان داشته است.

یکی دیگر از شاخصه‌های اندیشه فروغی که در عمل او نیز تبلور پیدا کرده‌است، توجه به افکار عمومی و تلاش برای احیای روح ایرانی در راستای استقلال ایران از قدرتهای خارجی است. این گرایش فروغی به اقتدار روح ایرانی در برابر دخالت و نفوذ خارجی را در نامه وی با عنوان «ایران در ۱۹۱۹» خطاب به دوستانش میتوان دید که در انتقاد از سیاستهای کارشکنانه انگلستان در قبال ایران مینویسد: «چون اوضاع دنیا و هیاهوهای ما در پاریس طوری پیش آورد که صریحاً و برحسب ظاهر نمیتوانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید، میخواهند ایرانیها را وادار کنند که خودشان امور را به آنها واگذار کنند» .

این سخن شکفتانگیز فروغی، مربوط به زمانی است که وی در کنفرانس صلح پاریس حضور یافته‌است. در این نامه، فروغی در کنار تحلیل سیاست انگلستان، شم‌های از افکار عمومی و فضای بین‌المللی را تصویر میکند و در ادامه سیاست انگلستان را به «اغفال ما و امرار وقت» معطوف میدانند و با تفسیر اوضاع بین‌المللی به سود ایران از ناتوانی انگلستان در این شرایط در پیشبرد سیاستهایش مینویسد: «با همه قدرتی که انگلیس دارد و امروز یکّه مرد میدان است، با ایران هیچ کار نمیتواند بکند» .

با عنایت به این که فروغی مطلقاً روحیه‌های انقلابی و ذهنی عصیانگر نداشت، رفتار و گفتار وی در مواجهه با قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را تا سطح تحت‌الحمایگی فرومیکاست جالب توجه است. او در نامه‌های از پاریس به محمود وصال این قرارداد را به شدت محکوم نمود.

با وجود چنین رویکردی در فروغی، هنوز هم نمیتوان از لابلای اندیشه‌ها و کردار او نسخه‌های عملیاتی برای حل مشکلات متعدد ایران صورتبندی کرد. تنها از اشارات تلویحی او میتوان پاسخی به این پرسش استنباط نمود که: «چه باید کرد؟»

میدانیم که فروغی عضو لژ بیداری ایران بود که محوریت‌ترین بخش اساسنامه‌اش، نوع دوستی و اندیشه ترقی بود.

تکاپوهای فراماسونری فروغی در التفات معنیدار او به مقوله ملیت بیتأثیر نبود. بر این اساس میتوان گفت توجه وی به تاریخ بشر و میراث حقوق انسانها خاستگاهی سیاسی نداشته بلکه رویکردی فرهنگی بوده است که ریشه در تعلق خاطر او به تاریخ ادبی و فرهنگی ایران زمین داشت. پیشینه بلند فرهنگی ایران در طول تاریخ، اتخاذ چنین منظری از سوی فروغی را کاملاً پذیرفتنی مینماید. ناگفته نماند که آنچه توجه فروغی به ملیت و ملیت‌گرایی را از خطر تبدیل شدن به شوونیسم بازداشت، طبع ملایم و گرایشهای فراماسونری وی بود. فروغی ملت و ملیت را در کنار پذیرش دیگر ملتها میدانند و در راستای این همراهی در سخنرانی‌ای به مناسبت ریاست مجمع ملل در ۱۳۰۸، نیازهای متقابل کشورها و ملتها را از نظر دور نداشته و در رساله خویش درباره جامعه ملل سازمانی که پاسداری از صلح جهانی را عهده دار شود ضروری میدانند.

هرچند فروغی به ارزش ملیت ایران و ذخایر تاریخی، فرهنگی و ادبی آن اذعان دارد ولی آگاه است که سهم ایران در فرهنگ گذشته جهانی را نمیتوان مبنایی برای نادیده انگاشتن یا حتی جبران کمبودهای حاضر بدانیم. این مهم را در رساله ۱۹۱۹ بیان میکند: «آخر همه را که نمیتوان مغلطه کرد و گفت ایران مملکت داریوش و انوشیروان است. من چند مرتبه بوذرجمهری و نظام الملک و فردوسی و خواجه نصیر تحویل مردم بدهم، چقدر شعر بخوانم و عرفان ببا فم».

این توجه و آگاهی در حالی است که فروغی همه مشکلات حاضر ایران را داخلی ندانسته به سیاستهای بیگانگان و تلویحاً انگلیس را نیز در این نابسامانیها و ناتوانیها دخیل و مؤثر میدانند. وی این امر در مقالهای که در پاسخ به مطبوعات انگلیس در مورد ادعاهای ایران در کنگره صلح پاریس تون اشاره نمود و ناتوانی ایرانیان برای اداره کشور که میرفت تا زمینه را برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ فراهم به «شکالات خارجی دسایس و حیل و اعمال جبر و زور» (همان، ج ۲، ص ۵۴) مرتبط ساخته

نگاه فروغی تنها به ایران و ملت ایرانی معطوف نبود بلکه وی به اجتماعات گسترده‌تر جوامع انسه نیز توجه و گرایش داشت. آشنایی فروغی با تحولات جهانی

و شکل‌گیری اجتماعات فراملی همچون دولتهای متحد و حضور وی در عرصه‌های بین‌المللی و نیز بینش فراماسونری وی از فرهنگ و پیشرفت انسانها، وی را بر آن داشت که آسیایبها را نسبت به تحولات کلی در عرصه اقتصاد و جهان‌هشیار نماید. فروغی در این انذار دادن و توجه به مراقبت از کیان خویش، معنای در بستن به روی خویش و قطع ارتباط با تحولات غرب و بینالملل را مراد نمیکند. وی در رساله «فرهنگستان چیست؟» در سال ۱۳۱۵، با اشاره به همین مطلب مینویسد: «البته شنیده‌اید که اروپایبها می‌گویند آسیایبها حیف است اروپایب شوند».

این هشدار فروغی به آن معنا نیست که آسیایبها از جلوه‌های تمدن غرب چون کارخانه و راه آهن و... کناره بگیرند، بلکه وجه خوشبینانه آن در نظر است و آن حفظ هویت مستقل آسیایب است. به این تعبیر ظاهراً فروغی اخذ جلوه‌های تمدن فرنگی را با حفظ هویت سازگار میدانند. این مضمونی است که در رساله استقلال فرهنگی ملتها نیز دیده میشود. فروغی به ناسیونالیسم فرهنگی قائل است که چگونگی موضع‌گیریها و حضور سیاسی وی در بنیان آن خللی وارد نمیسازد. این امر آن‌جا اهمیت مییابد که بسیاری از نویسندگان و شارحان، خطابه فروغی به مناسبت تاج‌گذاری رضاشاه را چاپلوسانه تلقی میکنند و برآنند که این تنها جایی نیست که موضع‌گیری فروغی در قبال رضاشاه چنین رنگ و بویی دارد.

پیش از فرجام سخن لازم است به اجمال به جنبه دیگر شخصیت فروغی در جایگاه مترجم و مؤلف کتاب دورانساز سیر حکمت در اروپا بپردازیم. فروغی پس از ترجمه رساله گفتار در روش درست راه بردن عقل، اثر رنه دکارت، برای فهم دقیق این رساله سیر حکمت در اروپا از عهد باستان تا زمان دکارت را به مثابه درآمدی برای آن تألیف نمود و تصمیم داشت این سیر را تا زمان حاضر ادامه دهد. وی دکارت و فرانسیس بیکن را دو اندیشمندی میدانست که یاری رسان تمدن جدید بوده‌اند و بر این مبنا همچون بسیاری دیگر نوزایی را آغاز ترقی اروپایب‌ان دانسته و تربیت عقلانی را از مؤلفه‌های مهم و تاثیرگذار این دوران میانگاشت. تعلق خاطر فروغی به دکارت، ترجمه رساله گفتار وی، با توجه به اهمیت و شهرت شکاکیت آغازین دکارت و سپس اثبات خود، خدا و جهان و نیز دوگانه ذهن و عین یا در ترجمه فروغی «سوژه» و «اُبژه» در کنار تلاش فروغی برای ایجاد نوزایی در ایران همچون آغاز ترقی اروپایب‌ان، آنچه به دست میدهد مسلک عقل‌گرایی فروغی است. وی دکارت را مؤسس انقلابی میدانند که در علم و فلسفه و پس از سپری شدن دوران کلاسیک ظاهر شد.

البته بر این مبنا نمیتوان فروغی را «دکارتی» (کارتزین) دانست، بلکه وی همچون بسیاری دیگر در پرداختن به رشد و پیشرفت غرب و نسبت شرق و غرب، به نوزایی و پیدایش تحولات جدید علمی - فلسفی بذل توجه داشته و طبیعتاً در

این راه دکارت اهمیت بسیار یافته است. در نهایت با همه این مباحث نمیتوان از فروغی چهرهای پرسشگر با ذهنیتی فلسفی ساخت. فروغی بیشتر در زمینه علوم و اندیشههای غربی غیرحرفهای و اهل ذوق است و یا در بهترین حالت میتوان گفت معلم زمانه خویش است. وی در اوان آشنایی ایران و ایرانیان با امواج تمدنی و فکری غرب، براساس منابع و عمده اتکایش به زبان و روایت فرانسوی، شرح و روایت مختصری ارائه میدهد.

---

تکاپوهای فراماسونری فروغی در التفات معنیدار او به مقوله ملیت بیتأثیر نبود. بر این اساس میتوان گفت توجه وی به تاریخ بشر و میراث حقوق انسانها خاستگاهی سیاسی نداشته بلکه رویکردی فرهنگی بوده است که ریشه در تعلق خاطر او به تاریخ ادبی و فرهنگی ایران زمین داشت. پیشنهاد بلند فرهنگی ایران در طول تاریخ، اتخاذ چنین منظری از سوی فروغی را کاملاً پذیرفتنی مینماید

---

مسائلی چون روش دکارت و رساله گفتار وی، توجه به تکامل، انگارهای ناقص و کلی از خود حضور در محفل فراماسونری که زمینه ساز ساخت روانی و فکری متفاوتی از واقعیات جامعه برای فروغی شده در میان ذوقیات علمی و اندیشههای فروغی اهمیت اساسی دارند و آنچه در فروغی این آموزهها و برگرفتهها را با وضعیت بومی و پیشنهاد اجتماعی پیوند میزند، احساسات ناسیونالیستی و جنبه فرهنگی آن است. متفکران و برگزیدگان جامعه ایرانی نیز چون دیگر جوامع با موقعیت مراحل اولیه برخورد با سرریزهای تمدنی و فکری غرب، مجال بسیاری برای اندیشه نظام مند در تبیین جهان جدید و اندیشیدن به راهکار مناسب نداشتند از آن دست که فروغی در دکارت میپسندید و وجه ممیزه وی با بیکن میدانست.

ملخص کلام اینکه فروغی در «رساله ۱۹۱۹» بارها و با تاکید فراوان میکوشد ارتباطی جدی میان داشتن ملت و افکار عامه برقرار کند. وی بر این باور پای میفشرد که ایران، ملت و افکار عامه ندارد و پیش شرط اساسی برای بهبود وضعیت ایران در عرصه بینالمللی داشتن ملت و افکار عمومی است. به گفته وی: «ملت ایران باید صدا داشته باشد، افکار داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد» .

او با اینکه به افکار عمومی بین المللی بهای زیادی میداد، سرانجام دریافت که پیش از همراه کردن فضای بینالمللی با ایران لازم است در داخل اصلاحات صورت بگیرد و این امری است که هم در «رساله ۱۹۱۹» هم در نامه به محمود

وصال بر آن تاکید فراوان دارد: «تصور نکنید با این فسادی که در ما هست اگر از آمریکا استمداد کنیم بهتر از انگلیس است، هرکس باشد باید اختیارات را از ما سلب کند و به اراده خود عمل نماید، در آن صورت که ما استقلال را از دست داده باشیم مرا چه ابن یامین چه یهودا» .

از مجموع آنچه به اختصار بیان شد، لزوم شناخت هرچه بیشتر و دقیقتر فروغی، فارغ از حبّ و بغضها و آفرین و نفرینها، بیش از پیش نمایان میشود. چراکه فروغی در قامت یک روشنفکر تکنوکرات، منادی آرمانهایی بود که بیش از یکمیدسال است که ذهن متفکران و نواندیشان و طرفداران اندیشه ترقی را در ایران به خود مشغول داشته و اغراق نیست اگر بگوییم که حتی یکی از پرابلماتیکهایی که زندهیاد فروغی در دوران حیات فکری خود طرح کرده بود، در ایرانِ اینجا و اکنون حل و فصل نشده و تلاش روشنفکران و مصلحان دینی و غیر دینی راه به جایی نبردهاست.

برای نمونه یکی از مسائلی که بهشتت ذهن فروغی را به خود مشغول داشته بود، ایجاد موازنه در ارتباط با قدرتهای بزرگ آن دوران در راستای تأمین امنیت ایران در بلبشوی جنگ جهانی دوم بود. فروغی بر این باور بود که ایران باید در معاهدههای متعدد بینالمللی یک پای قضیه باشد و با همه قدرتهای مطرح جهان وارد مراوده گردد. از این روی تلاش فراوانی کرد تا پیمان سهجانبهای با انگلیس و شوروی در سال ۱۹۴۲ منعقد نماید. پافشاری فروغی بر انعقاد پیمان اتحاد، از این واقعیت سرچشمه میگرفت که بیشتر آنچه شرایط پیمان بود، پیشتر از سوی نیروهای متفقین در ایران به عمل درآمده بود. پیمان، فقط فعالیتهای آنها را عادی و محدود میکرد. فروغی در مصاحبهای مطبوعاتی یادآور شد: «دولت ایران، هم از لحاظ سیاسی و هم از جهات اقتصادی سعی دارد برای مدت جنگ، منافع کشور را به هروجهی که ممکن است، بهتر تأمین کند و اشکالاتی را که در امور اقتصادی کشور پیش آمده، حتی الامکان مرتفع سازد و خسارات وارده به مردم و دولت جبران گردد و از هرجهت منافع ایران بعد از جنگ هم محفوظ بماند... تاکنون به هیچ وجه تقاضای عقد معاهده نظامی از ایران نشده است، و دولت ایران معتقد است و صریحاً هم گفته است که قوای ایران برای حفظ امنیت داخلی ایران و برای نگاه داری اساس استقلال ایران است».

پیمان سرانجام در ۶ بهمن ۱۳۲۰ تقریباً به اتفاق آراء به تصویب مجلس رسید، البته پس از بحثهای داغ و طولانی برخی نمایندگان. در ۹ بهمن ۱۳۲۰ / ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ نیز به امضای نمایندگان سه کشور رسید

متفقین براساس مفاد پیمان سه جانبه پذیرفتند که به استقلال سیاسی ایران احترام بگذارند. شش ماه پس از ترک مخاصمات، نیروهایشال را از ایران بیرون ببرند و از ایران در برابر تجاوز دفاع کنند. ایران در عوض تعهد کرد



تسهیلات لازم را برای عبور لشکریان و مهمات متقین فراهم آورد، در تأمین نیروی کار مساعدت ورزد و با کشورهای محور هیچگونه مناسباتی نداشته باشد.

فروغی در امضای این پیمان نقش عمده‌ای ایفا کرد. کوششهای شخصیش در گفت و گو با متفقین و جلب موافقت مجلس، محمد رضا شاه را واداشته است که بنویسد: «نخست وزیر جدید من محمد علی فروغی که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود... و به کوشش آن مرد مذاکرات به منظور انعقاد قرارداد اتحاد سه جانبه به عمل آمد». پس از انعقاد پیمان سه جانبه، مشکلات فروغی با مجلس آغاز شد. در ۱۲ اسفند ۱۳۲۰ که فروغی به مجلس شورا رفت تا کابینهاش را معرفی کند و از نمایندگان رأی اعتماد بگیرد، مشکلات علنی شد. با اینکه فروغی پنج روز پیش از آن در جلسهای غیر علنی، رأی اعتماد نمایندگان را تمرین به اتفاق کسب کرده بود، این بار فقط ۶۵ نماینده از مجموع ۱۱۲ تن به سود او رأی دادند. اگرچه این تعداد رأی اکثریت به شمار می‌آمد. فروغی پنداشت که این پشتیبانی ضعیف از سوی مجلس، حکومت را نفعین میکند و به ناتوانی آن در برابر فشارهای داخلی و خارجی می‌انجامد. بنابراین، همان روز به کاخ رفت و استعفایش را به شاه تقدیم کرد. روزنامه اطلاعات از رفتار متناقض نمایندگان مجلس نشانهای به دست میدهد: «پرده از رخسار مجلس برداشته شد و مجلس باطن خود را نشان داد همین موضوع بود که همه را گیج و مبهوت ساخته بود. نخست عقاید خود را مخفی و نظریه خویش را در سینههای خود پنهان کرده بودند و بعد از دو سه جلسه خصوصی که از اظهار هرگونه عقیده و نظر صریحی در این موضوع خودداری کردند، مخالفت خود را تحت عنوان غیر مناسب بودن پست وزیران و در لفافه عدم رضایت از تشکیل کابینه که خودشان به اکثریت قریب به اتفاق، نظر موافق به آن داده بودند، از راه مقاومت منفی، یعنی ندادن رأی اعتماد به کابینه فروغی اعلام داشتند».

آیا رنجی که فروغی برای اقناع نمایندگان مجلس برد، تا جایکه حتی در صحن علنی از برخی از ایشان توهین و ناسزا شنید و برخورد فیزیکی دید، یادآور داستان برجام، حدود هشتاد سال بعد از آن قضا یا نیست؟ همانگونه که عدهای در هشتادسال گذشته فروغی را به خیانت متهم کرده‌اند، آیا نحوه برخورد برخی از بلوکهای قدرت با روحانی و ظریف، از همان سنخ نیست؟

پس سخن به گزاف نگفته‌ایم اگر مدعی شویم که هنوز در بر همان پاشنه میچرخد و اگر امیدی به رهایی از این بنبست و رکود و انسداد تاریخی بوده‌باشد، بازهم ناگزیر باید به مسائلی بازگردیم که امثال فروغیها و تقیزادهها و کسرویها و... با آن درگیر بوده‌اند. هدف غایی از تشکیل چنین پرونده‌هایی در فصلنامه خاطرات سیاسی، دستکم یادآوری این حقیقت تلخ است که نیروهای فکری ایران قرن اخیر هنوز نتوانسته‌اند تکلیف خود را با مسائلی که از عصر مشروطه به این سو طرح شده، روشن نمایند: نسبت سنت و مدرنیته.

این جستارگشایی را با نقل بخشی از نطق مفصلی به پایان میبرم که فروغی، در ۱۳ مهر ۱۳۲۰ در رادیو ایران، ایراد کرد و همگان را به اطاعت از حکم قانون، عدم دخالت در حقوق یکدیگر، و درس گرفتن از گذشته فراخواند:

«از رنج و محنتی که در ظرف سی - چهل سال گذشته به شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر نعمت آزادی را چگونه باید دانست. شما ملت ایران به موجب قانون اساسی، که تقریباً ۳۵ سال پیش مقرر شده است، دارای حکومت ملی پادشاهی هستید، اما اگر درست توجه کنید، تصدیق خواهید کرد که در مدت این ۳۵ سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی برخوردار بوده باشید... علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را به درستی نمیدانستید و به وظایف آن قیام نمیکردید... وظیفه مستخدمین و کارکنان دولت این است که در خدمت اجرای قوانین از روی صحت و درستی باشند. وظیفه روزنامهنگاران این است که هادی افکار مردم شوند و ملت و دولت را به راه خیر دلالت کنند. وظیفه پادشاه این است که حافظ قانون اساسی و ناظر اعمال دولت باشد و افراد ملت را فرزندان خود بداند و به مقتضای مهر پدری با آنها رفتار کند و گفتار و کردار خود را با اصول شرافتمندی و آبرومندی تطبیق کند... و بالاخره جمیع طبقات باید دست به دست یکدیگر داده در پیش بردن حکومت ملی متفق و متحد باشند».

• در تدوین این گفتار از دو کتاب ارزشمند «تاریخ فکری ایران معاصر»، به اهتمام عباس منوچهری، و زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، نوشته احمد واردی با ترجمه عبدالحسین آذرنگ، بهره‌های فراوان برده شده‌است.

**ادامه مقاله**